

جانشین ریگان، «بایدها»، «نبایدها»

در نخستین بخش از مقاله حاضر، نویسندگان (Jerry. W. Sanders, Sherle. R. Schwenninger) تلاش کردند شمایی از نتایج سیاستهای دولت ریگان را در صحنه جهان - از دیدگاه دموکراتها - ارائه دهند.

در این بخش، سناریوهای مختلفی در مورد سیاست نظامی ایالات متحده از ۱۹۸۸ به بعد، و بن بستهایی که عملکرد دولت ریگان اقتصاد جهان و ایالات متحده را با آنها روبرو ساخته است، مورد

بررسی قرار می گیرند.

نویسندگان مقاله که کمابیش از دیدگاه دموکراتها به قضایا می نگرند، کاری با ماهیت سیاستهای ایالات متحده ندارند و دریابان، فقط تلاش می کنند جانشین ریگان را - که از نظر نویسندگان قاعدتا باید يك دموکرات باشد - به واقع بینی و گسترده تر کردن افق دید، در نگاه به مسایل جهانی دعوت کنند.

با توجه به این که دموکراتها از سیاست گسترش حوزه نفوذ (سیطره) (Dominion) ناخشنودند و تمایلی به مقابله با برداشت ریگان از جنگ سرد، که به دگرترین مداخله گرانه وی منجر شده است نیز ندارند، شاید بتوان همراستی و توافق آنها را به گونه ای ناشی از سیاست «محصور کردن کمونیسم» دانست. در حقیقت اکثر دموکراتهای میانه رو، به این نظریه که مسکو در پس تمامی تحولات و انقلابات جهان سوم جای داشته و یا اینکه اعتبار آمریکا در تمامی نقاط جهان در معرض خطر است، معتقد نیستند. اما از آنجا که دموکراتهای میانه رو درصددند تا چهره ای پائین و استوار از حزب دموکرات به مردم ارائه کنند، از هرگونه ارزیابی و استراتژی آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و نیز از بررسی نقش نیروی نظامی در سیاست خارجی سر باز زده اند. به تعوی که حتی یکی از پیشنهادات مهم آنان، به مساله افزایش توانایی نظامی غیرهسته ای مربوط می شود. نظر به اینکه دموکراتها در دام اصل قدیمی «محصور کردن کمونیسم»، گرفتار آمده اند، لذا بهترین اقدام برای آنان ایجاد تغییراتی معتدل تر و واقع گرایانه تر در سیاست گسترش حوزه نفوذ خواهد بود. به گونه ای که ایالات متحده، سمت گیری دقیق تری براساس مطالعه هر مورد جداگانه داشته باشد و بر آن اساس خود را درگیر مسائل منطقه ای کند و در مناطقی که درگیری وجود دارد و قدرت حاکم زیر سؤال رفته تاکید بیشتری بر پروراندن «نیروهای سوم» که همان میانه روها در مقابل راست و چپ هستند، داشته باشند. البته همانگونه که خواهیم دید، این ادعای واقع گرایی جدید، هم به عنوان یک سیاست خارجی برای ایالات متحده و هم به عنوان یک استراتژی سیاسی برای دموکراتها مملو از مشکل است.

در مقاله ای که اخیراً در نشریه «سیاست خارجی» به چاپ رسیده، «استیفن سولاز» نماینده دموکرات از ایالت نیویورک، سعی کرده است دگرترین جدید دموکراتها را تشریح کند. وی امیدوار است که ایالات متحده بر مبنای این دگرترین بتواند «روشی بینابین، میان مداخله گری افراطی و انزوای کامل، در پیش گیرد».

«سولاز» در انتقاد از دگرترین کلی نگر و بی ضابطه و صرفاً نظری و خیال پردازانه، می گوید که اتخاذ تصمیم در مورد کمک نظامی به شورشها، می بایست براساس «بررسی مورد به مورد، و کشور به کشور» و در نظر گرفتن واقعیات ملموس و موجود صورت پذیرد. وی در تأیید سیاست «گسترش حوزه نفوذ» عنوان می دارد که «برای ایالات متحده ترویج دموکراسی و جلوگیری از گسترش کمونیسم» مهم است. لیکن وی هشدار می دهد که برای پذیرش چنین تعهداتی «در هر مورد، معیار تعیین کننده باید منافع ملی آمریکا باشد».

در یک نگاه اجمالی، بنظر می رسد که نظریات سولاز در مورد کیفیت کمک آمریکا به شورشیان (جهان سوم) در مقایسه با ادعاهای کلی نگر و فراگیر دگرترین ریگان و انترناسیونالیسم جدیدش، پیشرفتی قابل توجه به حساب

می آید. مقاله سولاز در حقیقت پاسخ دموکراتهای میانه رو به مقاله فیل «چارلز کرات امر» یکی از محافظه کاران جدید است که تحت عنوان «در مداخله» در نشریه «جمهوری جدید» به چاپ رسیده است. هدف سیاست انترناسیونالیسم محافظه کارانه «کرات امر» که نه تنها بوسیله هواداران ریگان بلکه توسط بسیاری از دموکراتهای میانه رو نیز دنبال شده است، تأمین امنیت جهان برای حفظ و حراست دموکراسی از طریق درهم کوبیدن مخالفتهایی است که در برابر دوستان آمریکا در کشورهای جهان سوم صورت می پذیرد. اعم اینکه این دوستان در تلاش حفظ قدرت و حاکمیت خویش باشند و یا این که درصدد سرنگون کردن دولت های کنونی و نیل به حاکمیت باشند. سولاز ظاهراً امیدوار است واقعه گرایی جدیدی که می تواند تفکر دموکراتی را در سیاست آمریکا هدایت نماید، ترویج و تبلیغ کند. اما وی مشکلاتی را که از سیاست مشروعیت بخشیدن به حمایت از شورشها ناشی می شود نادیده می گیرد.

علیرغم درخواست سولاز برای رعایت حزم و دوراندیشی، افراطیانه تصمیم راجع به کمک نظامی به شورشها، در حال حاضر سیاست مداخله در امور داخلی کشورهای جهان سوم و تعیین بازنده و برنده درگیریها از جانب واشنگتن، این کشور را درگیر حمایت از فرصت طلبان مستعبدی کرده است که بعنوان «مبارزان راه آزادی» مطرح شده اند. مثلاً «چارلز اس. راب» فرماندار پیشین ویرجینیا و سخنگوی عمده جناح میانه حزب دموکرات، موضع سازشکارانه ای «در قبال حمایت ایالات متحده از شورشیان نیکاراگوئه» اتخاذ می کند. وی دولت ریگان را به خاطر تکیه بسیار زیادش بر فشار نظامی مورد انتقاد قرار می دهد و در عین حال نظر آن دسته از دموکراتهایی را که کمک نظامی به شورشیان نیکاراگوئه مخالفتند، اشتباه می داند «راب» خواستار برقراری یک دیپلماسی انعطاف ناپذیر و خشن و در عین حال فعال است که براساس آن، آمیزه ای از بکارگیری نیروی نظامی و مذاکره، راه حلی سیاسی برای پایان دادن به ستیزها امکان پذیر سازد. بنابراین او در حالی که از کمک نظامی به شورشیان حمایت می کند، معتقد است که این کمکها می بایست مشروط به ضوابطی از جمله رعایت حقوق بشر باشد و از کانال رهبر آزادخواه داخلی نیروهای مقاومت صورت پذیرد.

البته برای وی مهم نیست که هیچ کنترل داخلی و مؤثری بر شورشیان وجود نداشته و در عین حال سوابق این نیروها نشانگر ستمگری و سرکوبگری آنها باشد و وحشیانه ترین اعمال از آنها سر بزند. راب به این نکته نیز توجه ندارد که دریافت کمک پولی مستمر، خود مانع اصلی مذاکره در راه دستیابی به آرامش صلح است. بعضی از دموکراتهای میانه رو در عین حال که درستی این نظرات را نسبت به شورشیان نیکاراگوئه تأیید کرده اند لیکن همانند «سولاز» در مورد افغانستان و کامبوج مطالب دیگری را ابراز می کنند. سولاز عنوان می دارد که کمک نظامی به شورشیان افغان و گروه های غیرکمونیست مقاومت کامبوج

ضرورت داشته و این کار به منظور تأمین منافع آمریکا در پاکستان و تایلند لازم است و نهایتاً در راستای سیاست وادار ساختن شوروی و ویتنام به خروج از افغانستان و کامبوج است. البته درک این مطلب که امنیت تایلند و پاکستان چگونه می‌تواند از طریق افزایش کمک آمریکا به شورشیان کامبوج و افغانستان تأمین بشود مشکل به نظر می‌رسد. چون حوزه فعالیت شورشیان در پاکستان و تایلند قرار دارد، این امر در درجه اول، موجب افزایش فشار ویتنام به مرزهای تایلند و حملات شوروی به مناطق مرزی و همجوار پاکستان شده است.

کمک‌های ایالات متحده ممکن است که هزینه‌های مسکو و هانوی را در این رابطه ادامه اشغال افغانستان و کامبوج افزایش داده و نتیجتاً گرایش بیشتری را در آنها برای مذاکره به وجود آورد. لیکن این بحث قابل طرح است که ارسال چنین کمک‌هایی، تنها به تشدید جنگ و درگیری منجر گشته و نتیجتاً عزم شوروی و ویتنام را در به وجود آوردن موقعیتی مناسب برای کنترل این مناطق تیل از غررچشان، تقویت می‌کند.

به هر ترتیب در مرحله کنونی با توجه به رهبری جدید مسکو و هانوی و تمایل آنها به انجام اصلاحات اقتصادی، ممکن است آنچه که مورد نیاز باشند نه کمک بیشتر به شورشیان، بلکه در مورد کامبوج تجدید روابط دیپلماتیک فعال‌تری است که انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی به هانوی ارائه دهد. در مورد افغانستان نیز سیاستی که آمریکا می‌بایست اتخاذ نماید، حمایت قوی‌تر از مذاکرات مورد حمایت سازمان ملل بر سر طرح خروج نظامیان شوروی از افغانستان است.

حتی اگر در پاره‌ای موارد ایالات متحده بر اثر سیاست حمایت از شورش‌ها، منافع خود را به گونه‌ای حاشیه‌ای به پیش برده برای نمونه در مناطقی که کمک‌های ایالات متحده در واقع به مذاکرات سرعت بیشتری بخشیده - طرح این سؤال ضرورت می‌یابد که آیا وجود نمونه‌هایی انگشت شمار، ارزش شروعت دادن به کل سیاست حمایت از شورش‌ها را دارد؟

در پیش گرفتن چنین سیاستی، نه تنها بهانه‌ای به دست فرصت‌طلبانی می‌دهد که در پی کسب حمایت آمریکا هستند، بلکه در عین حال سایر کشورها را نیز به درپیش گرفتن عملیات براندازی مجاز خواهد کرد، البته مادامی که، آنها چنین بپندارند که از عواقب آن می‌توانند بگریزند. هنگامی که اتحاد شوروی حمایت محدود خود را از جنبش‌های شورشی کاهش داده و در مقطعی که چین و سایر کشورها احتمالاً نسبت به پذیرش چنین سیاستی متقاعد شده باشند، تلاش ایالات متحده در اعمال محدودیت‌های چندجانبه و گسترده‌تر بر شورش‌ها در مقایسه با سیاست تشدید دامنه این شورش‌ها معنی دارتر و صمیمتر خواهد بود.

به علاوه، تداوم این شکل از رقابت استراتژیک در سطح جهان، تنها به محدودیت هرچه بیشتر سیاست خارجی آمریکا و به اتلاف وقت و انرژی ارزشمندی که باید صرف مسائل ضروری تر اقتصاد جهانی شود، منجر خواهد شد. با توجه به این که سیاست حمایت از شورش‌ها، اقدام مناسب و به هنگام آمریکا را پیرامون مسائل بین‌المللی مالی، تجاری و پولی مشکل‌تر کرده، این نظر که دموکرات‌ها در صورت امتناع از پذیرش سیاست مزبور به یک موضع انزواگراانه عقب‌نشینی می‌کنند، نظری پوچ و بی‌اساس است. اگر ایالات متحده در صدد است، نارضایتی خود را از دولتی اعلام کند و از جنبش‌های مخالف در آن کشور حمایت کند، این کار را می‌تواند به نحو مؤثرتری از طریق اعمال تحریم‌هایی که مورد توافق همگانی قرار گرفته و هم‌چنین سایر انواع تحریم‌ها انجام دهد.

لذا با توجه به تمامی این دلایل، اولین اصل موردپذیرش، این است که عدم مداخله نظامی، اعم از مستقیم یا غیرمستقیم، منافع آمریکا را بهتر تأمین می‌کند. البته دموکرات‌های میانه‌رو پیش از آن که بتوانند تغییر چشمگیری در سیاست خارجی بوجود آورند، می‌بایست یکپار و برای همیشه این قاعده کلی جنگ سرد را که هر تحولی در جهان سوم صرفاً انعکاسی از رقابت شرق و غرب است مرده شمرده و رها کنند.

در این مرحله دموکرات‌ها بدون آنکه از عقیده خویش که اعمال سیاست قاطع و سازش‌ناپذیر باشد، دست بکشند، خواستار اتخاذ مواضع تهاجمی کمتری هستند. آنان در حین تمایل به استفاده از شیوه‌های نظامی و حمایت از شورشیان، خواستار آنند که این اقدام با بصیرت بیشتری صورت پذیرد، اما دموکرات‌های میانه‌رو در هر حال مایل به رد کامل سیاست محدود کردن کمونیسیم و گسترش حوزه نفوذ آن نیز نیستند.

این نحوه برخورد، تعبیری ضعیف از دکترین ریگان است که نه از نظر واقع‌گرایان رضایت بخش است و نه برای افرادی که به دنبال سیاست متفاوتی

□ مداخله نظامی گسترده ایالات متحده در خلیج

فارس به افزایش بهای نفت منجر خواهد شد.

■ مادام که کسری تجاری ایالات متحده در سطح

کنونی خود باقی باشد، فشارهای وارده برای اعمال

سیاست حمایت از تولیدات داخلی روندی روبه

افزایش خواهد داشت.

□ برخی از دموکرات‌ها پیشنهاد کرده‌اند که اعطای

وام بیشتر به کشورهای مقروض جهان سوم،

مشروط به خرید افزون‌تر کالاها و خدمات آمریکایی

شود.

■ تلاش واشنگتن در پرداخت سوئیسید برای

محصولات کشاورزی آمریکا، به رنجش

کشورهایی چون آرژانتین، تسایلند و اروگوئه

منجر شده است.

هستند جذباتی دارد. البته دموکرات‌های میانه‌رو، خواهان تغییر و برقراری توازن در جهان پیچیده امروزند. و این همان خواستی است که در دولت کارتر، به عنوان دوره‌ای که نه دوره تنش‌زدایی بود و نه دوره جنگ سرد بلکه دوره‌ای حذف‌فصل این دو بود، مطرح شد.

جمهوری خواهان به بیان ساده‌تر دموکرات‌ها را فاقد صلاحیت لازم و نوعی «انزواگرایی جدید» توصیف می‌کنند. این همان موضعی است که به طور مؤثری علیه کارتر به کار گرفته شد.

در صورت فقدان یک استراتژی جامع که مسائل جهانی در پرتو آن مجدداً تبیین شود، می‌توان انتظار داشت که دموکرات‌ها به سیاست عقب‌نشینی خود ادامه دهند. و تا زمانی که آنها در توافق بر سر اتخاذ یک سیاست جدید مداخله گرا حساسیت کمتری نشان دهند، از جمهوری خواهان قابل تمایز هستند.

دموکرات‌ها امیدوارند که از طریق انجام اصلاحات در ارتش به اهداف خویش برسند اصلاحات در ارتش مفهوم وسیعی دارد که وجهه اصلی آن عبارتند از: افزایش توانایی‌های تسلیحات غیر اتمی، تاکید مجدد بر استراتژی انعطاف‌پذیری در میدان نبرد، و سازماندهی مجدد نیروهای واکنش سریع. در این مورد دموکرات‌های میانه‌رو معتقدند که آنان خواهند توانست در عین ترسیم چهره‌ای مستحکم از خود، در زمینه‌ای که ریگان از بیشترین حد ضربه‌پذیری برخوردار است، ضربه لازم را بر حریف وارد کنند.

بنابراین این آنها سخت‌ترین انتقاد خود را به استفاده از نیروی نظامی در خاور میانه و آمریکای مرکزی اختصاص نداده، بلکه این انتقاد را متوجه سیاست افزایش نیروی نظامی که هزینه‌های «تریلیون» دلاری دارد، معطوف کرده‌اند. زیرا این امر نمی‌تواند به پیروزی قطعی آمریکا در آمریکای مرکزی و یا بازگرداندن اعتبار جهانی آمریکا، به استثنای مواردی نظیر گرانادا، منجر شود.

«گری هارت» بنیانگذار نهضت اصلاح ارتش در کتاب اخیر خود موسوم به «آمریکا می‌تواند پیروز شود» ضمن ارائه پیشینه‌ای اقدامات نظامی بی‌نتیجه و ماجراجویی‌های پر هزینه‌ای که در دوران چند رئیس‌جمهوری مختلف صورت پذیرفته است، همانگونه که عنوان کتاب نیز حکایت دارد، به خواننده اطمینان می‌دهد که ایالات متحده هنوز هم قادر است تا به پیروزی نظامی غیر هسته‌ای نائل شود. از آنجائیکه جنگ غیر هسته‌ای بین نیروهای پیمان‌های ورشو و ناتو واقعاً غیر محتمل به نظر می‌رسد، بالطبع آمریکای مرکزی و آفریقای جنوبی، خاور میانه، خلیج فارس یا آسیای جنوب شرقی و به طور کلی جهان سوم ممکن است به میدان نبرد جنگ‌های غیر هسته‌ای مبتدل شوند. و این که سناتور گری هارت شدیداً با تز مداخله نظامی در مناقشات جهان سوم به مخالفت برخاسته، مبین این واقعیت است. انتشار کتاب «آمریکا می‌تواند پیروز شود» به منزله اولین تلاش هارت به عنوان داوطلب ریاست جمهوری و حاکی از بی‌میلی حزب دموکرات در بدل توجه مجدد به تعهدات نظامی آمریکا در مقطع کنونی است.

وجود طرز تفکری مثل «آمریکا می تواند پیروز شود» در سایر رسانه های همگانی دقیقاً شکل گویایی از میزان جدایی استراتژی دفاعی از اهداف سنجیده سیاست خارجی است. اگر طرح حمایت از شورشیان تردید آمیز به نظر می رسد، بنا بر این پیشبرد منافع آمریکا در جهان سوم از طریق وارد شدن در جنگ های غیر هسته ای امری تردید آمیزتر و بی پایه تر خواهد بود. برای مثال، کسب موفقیت در یک جنگ خاور میانه ای نیازمند به چه عواملی خواهد بود؟ بعلاوه با کشیده شدن آمریکا به درگیری های چند جانبه آن منطقه، چه هدف بزرگتری می تواند تامین شود؟

همین سئوالات نیز می بایست در ارتباط با جنوب آمریکا هم مطرح می شد. منطقه ای که در آن دمکرات ها نیز با پیوستن به جمهوری خواهان در حمایت از سازمان مورد پشتیبانی آفریقای جنوبی «یونیتا» (اتحادیه ملی برای استقلال تمامی آنگولا) مشارکت جسته اند. اگر دمکراتها در سال ۱۹۸۸ بر اساس خط مشی «می توان پیروز شد» انتخاب شوند بلافاصله درک می کنند که جنوب آفریقا یک مورد «می توان پیروز شد» نیست، بلکه در واقع مرداب «بدون پیروزی» است. ایالات متحده، بنا به دلایل سیاسی واضح نمی تواند به استفاده مستقیم از نیروی نظامی در این منطقه متوسل شود.

از سوی دیگر اگر حضور شوروی و کوبا در آنگولا بواسطه فشار آفریقای جنوبی و سازمان یونیتا مستمراً افزایش یابد و دمکرات ها نیز از عکس العمل شدید ایالات متحده خودداری کنند، حزب دمکرات بزودی «هدف آنها» معروف یعنی «باختن» بخش دیگری از جهان به مسکو قرار خواهد گرفت. بعلاوه مسائل مشابهی نیز می تواند در آمریکای مرکزی به وجود آید، هنگامی که یک دولت دوست و در زمره «نیروی سوم میانه رو» علیرغم کمک های اقتصادی و نظامی متناسب در معرض سقوط قرار می گیرد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا پس از تقویت نیروهای نسبتاً ضعیف، منطقاً می توان انتظار داشت که دمکرات ها در برابر وسوسه گرایش بیشتر به انتخاب راه حل نظامی ایستادگی کنند؟

باتوجه به رنجش و خشم فزاینده بسیاری از کشورها در قبال سیاست ایالات متحده، اگر دمکرات ها به مداخله مستقیم نظامی متوسل شوند این اقدام چه تأثیری بر روابط ایالات متحده و کشورهای آمریکای لاتین خواهد گذاشت؟ تأثیر اقدام نظامی آمریکا که ممکن است پس از ایجاد یک جنگ عمومی سیلی از پناهندگان را به پاناما و مکزیک روانه سازد و آن مناطق را ناامن کند چه خواهد بود؟

گری هارت و سایر دمکرات ها به این سئوالات مهم پاسخی نمی دهند.

«الیوت کومس» تحلیل گر محافظه کار مسائل نظامی و سیاست خارجی انتقاد از کتاب هارت عنوان می کند که هارت در کتابش اولین و مهم ترین مسأله نظامی یعنی چرایی جنگیدن را از نظر دور داشته است. در حالی که اکثر دمکرات ها نسبت به این سؤال که بنا به عقیده آنان در چه جایی نیروی نظامی می تواند از منافع آمریکا در جهان سوم به طور مؤثری حمایت کند، کلاً سکوت اختیار کرده و یا برخورد دو پهلوئی داشته اند، برژینسکی مشاور پیش امنیت ملی و یکی از استراتژیست های برجسته حزب، در این مورد پاسخ داده است: بنا بر عقیده برژینسکی، ایالات متحده برای انجام عملیات نظامی در برابر مبارزه جویبی های آمریکای مرکزی، جنوب آفریقا، خاورمیانه و بالاتر از آن جنوب غربی آسیا و خلیج فارس که وی از آن به عنوان بالاترین اولویت ژئوپولیتیک آمریکا یاد می کند، می بایست آماده باشد.

خلیج فارس، از بسیاری جهات به عنوان یک آزمایشگاه اصلی نشان خواهد داد که آیا نیاز به استفاده از قدرت آمریکا جهت مداخله نظامی وجود دارد یا خیر. ضمناً باید توجه کرد که ۵۵ درصد منابع شناخته شده نفتی در خلیج فارس قرار دارد.

در هر حال دسترسی ایالات متحده به نفت خلیج فارس تنها موضوع مورد توجه برژینسکی نیست. او عقیده دارد که کنترل منطقه توسط شوروی نتایج «پیامدهای ژئوپولیتیک گسترده تری را در بر دارد» «این کنترل، ارتباط مستقیم متحدان ایالات متحده در غرب دور و شرق دور را دشوار خواهد کرد» همچنین شوروی نیز خواهد توانست دستیابی به نفت را از طریق خلیج فارس کنترل کرده و توسط ابهای گرم اقیانوس کبیر که همچون دریچه ای گشوده جهان است به جهان دست یابد.

برژینسکی می افزاید: به علاوه باتوجه به وابستگی اروپای غربی و ژاپن به نفت خلیج فارس، تسلط مسکو بر این منطقه، اتحاد شوروی را در موقعیت قرار خواهد داد تا با باج خواهی از اروپای غربی و خاور دور هر دوی آنان را با انطباق سیاسی با شرایط مورد علاقه خود وادار سازد.

در چند جنبه مهم، نظر برژینسکی نسبت به لزوم چنین توان مداخله گرایانه ای بر اساس فرضهای نادرستی بنیان نهاده شده است. در آغاز باید بگوئیم برژینسکی این مطلب را که منافع مسکو در نا امن کردن ایران تامین می شود و بنا بر این اتحاد شوروی فعالانه تلاش خواهد کرد تا از تشنجات قوی اجتماعی ایران بهره برداری کند، امری ثابت شده تلقی کرده است. و حال آنکه ارزیابی مزبور این حساسیت سابقه دار مسکو را که بروز ناآرامی در میان گروه های قومی و ملی ایران می تواند به داخل اتحاد شوروی نیز سرایت کند



باید گرفته و از آنجا که بسیاری از گروههای مورد نظر، و بویژه ترک‌های نژادی شمال ایران، در خاک شوروی نیز سکونت دارند، لذا مسکو در تحریک مخالفان تشنجات ایالات مرزی بی‌نهایت مردد است.

شوروی یک ایران با ثبات را که بتواند با آن مراد داشته باشد به یک ایران دچار هرج و مرج با وضعیتی غیر قابل پیش بینی که بی‌ثباتی‌ها را در پی خود دارد.

البته این مطلب نافی آن نیست که اتحاد شوروی ممکن است در فرونشاندن آنچه که خطری برای مرز جنوبی خود تلقی می‌کند - همانگونه که در افغانستان ملاحظه کردیم - احساس اجبار کرده و سپس درصدد آن برآید تا کنترل آن ناحیه را دست گیرد. اما برخلاف بحث برژینسکی، آگاهی ما نسبت به اهداف جاری نظامی و سیاسی شوروی که بیانگر مفتنم شمردن «فرصت» در زمینه نازام بود ایران و سپس مداخله نظامی در این کشور باشد کم است. بر خلاف افغانستان که اتحاد شوروی طی چندین دهه تا حدودی کنترل آنرا در دست داشته، ایران علیرغم پیمان دوستی سال ۱۹۲۱ و همچنین اشغال کوتاه مدت شمال این کشور پس از جنگ جهانی دوم، هیچگاه در محدوده‌ی امنیتی اتحاد شوروی گنجانده نشده است.

بعلاوه، هر نوع طرح ژئواستراتژیکی مسکو در مورد ایران و خلیج فارس احتمالاً در وضعیت نظامی مسکو تأثیر خواهد داشت. حال آنکه در مقطع کنونی شوروی به جای اولویت دادن به جبهه جنوب غربی، نیروهای خود را در طول برخورد مرزی در اروپا و در شرق دور در برابر ژاپن متمرکز کرده است.

در بین ۲۴ تا ۳۰ لشکر شوروی در نواحی مرزی ایران و پاکستان مستقر شده‌اند که وضعیت آمادگی آنان نیز در سطح نسبتاً نازل است و تجهیزات آنها، از جمله قدیمی‌ترین تجهیزات ارتش شوروی است. و تعداد نفراتشان نیز براساس وضعیت زمان صلح نزدیک به ۲۵ درصد تعداد آنها در زمان جنگ بوده است. بنا به گزارشات موجود، آمادگی و امکانات نظامی شوروی در منطقه در سالهای اخیر بهبود یافته و بعلاوه مسکو در سال ۱۹۸۰ مانورهایی را نیز برگزار کرده است. لیکن انجام این اقدامات از جانب شوروی ممکن است تا حدی پاسخ به افزایش سطح آمادگی نظامی ایالات متحده در منطقه باشد در این رابطه «توماس مک‌نافر» در بررسی معروفش موسوم به «نفث و تسلیحات» اشاره می‌کند، در صورتی که تهدیدی علیه نیروهای جنوبی شوروی به عمل آید در این صورت کیفیت نیروهای شوروی احتمالاً بیشتر براساس اقدامات ایالات متحده تعیین خواهد شد تا خواست و اراده شوروی. مهمتر اینکه برژینسکی بر بسیاری از محاسباتی که مداخله نظامی شوروی را در ایران غیر محتمل می‌سازد حساب نکرده است. او با توجه به اولویت‌هایی که اکنون شوروی به انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی قائل شده است، این پرسش را مطرح نمی‌کند که آنان در صورت درگیر شدن در این ماجراجویی، به کسب چه نیازی امیدوارند؟ وی همچنین این نکته را نیز در نظر نمی‌گیرد که مسکو در برابری که برای کنترل افغانستان با این حجم انبوه از مشکلات و مسائل روبرو است، باید در داشتن توانایی لازم جهت غلبه بر ایران تردید کند. با توجه به اینکه افغانستان کشوری است که شوروی پیش از این نیز در خلال مدت مدیدی در آنجا حضور داشته و ضمناً یک رژیم مارکسیست هم در طول چند سال قدرت را در این کشور در اختیار گرفته است.

حال آنکه مسکو به هیچ وجه از وجود چنین زیربنای سیاسی و یا داشتن تعددنی در ایران برخوردار نبوده و در عین حال حزب کمونیست توده نیز به سختی تضعیف شده است. هر چند که این حزب هیچگاه از حمایت گسترده و عمومی مردم برخوردار نبوده است. اگر چه احتمال دارد شماری از ایرانیان به داشتن مناسبات با شوروی راغب باشند، لیکن همدستی آنان با شوروی در به اجرا درآوردن طرح‌های شوروی غیر محتمل به نظر می‌رسد. در عین حال اکثریت قابل توجهی از مردم ایران همچون گذشته، شدیداً با مسکو و به طور کلی با کمونیسم مخالفند. حتی اگر شوروی بتواند کنترل جوقه ایران را در دست خود بگیرد، بسیار بعید به نظر می‌رسد که عملاً قادر باشد، رژیم مورد نظر خود را در این کشور حفظ کند. حتی حفظ جوانب ظاهری کنترل سیاسی ایران نیز برای مسکو در درسی مهم خواهد شد و این مسأله ضمن مشغول نگهداشتن تعداد قابل توجهی از نیروهای نظامی و از بین بردن منابع ارزشمند شوروی، بنا به اصطلاح گورباچف «جراحی» در حال خونریزی» جدیدی را بوجود خواهد آورد. بعلاوه، مسکو می‌باید به این ارزیابی توجه کند که مداخله نظامی در ایران نه تنها نفوذ بین‌المللی آن کشور را افزایش نخواهد داد، بلکه صرفاً تلاش‌های نظامی آمریکا و کشورهای خلیج فارس را نیز مجدداً دو چندان خواهد کرد و این اقدام می‌تواند دستاوردهای دیپلماتیک اتحاد شوروی را که اخیراً در ارتباط با کشورهای میانه‌رو جهان سوم و همچنین چینی‌ها و ژاپنی‌ها و اروپایی‌ها که به

یکی از وظایف عمده سیاستمداران بعد از ریگان، هماهنگ کردن استراتژی نظامی و سیاست خارجی با سیاست اقتصادی آمریکا است. پرداختن به مسایل جزئی سیاسی و درگیر شدن در مداخلات بی‌جا، آمریکا را از پرداختن به مسایل اقتصادی، تجدید قدرت پرداخت بدهی‌ها، و تقویت اقتصاد جهانی بازداشته است. ایالات متحده تنها با کمک به توسعه اقتصادی جهان سوم می‌تواند مشکل کسری تجاری و انباشت قروض جهانی خود را بدون احتیاج به یک جنگ تجاری حل کند.

نفت خلیج فارس متکی هستند بدست آمده، به مخاطره افکنده و مسابقه تسلیحاتی جدیدی را در اروپا و آسیا باعث شود. همچنین اقدام نظامی شوروی در ایران ممکن است راه را جهت دستیابی ایالات متحده به پایگاههایی در خلیج فارس که پیش از این با مخالفت کشورهای خلیج فارس مواجه بوده و شوروی نیز خواهان تحقق نیست، هموار سازد. در مجموع، چرا می‌بایست رهبری جدید شوروی خواستار صدمه زدن به تلاشهای جهت بازگرداندن شوروی به بازار اقتصاد جهانی شود و چرا باید خواستار آن باشد که به روند بهبود روابطش با اروپا، چین، ژاپن و کشورهای جهان سوم لطمه وارد شود، و چرا رهبری شوروی خواهان آن باشد که فشارهای نظامی نه فقط در شرق دور و اروپا، بلکه در بخش جنوبی شوروی نیز تجدید شود؟ آیا شوروی تمامی این ضررها را بخاطر یک امر مخاطره آمیز و پر هزینه تحمل خواهد کرد؟ صرفنظر از اشتباهات گورباچف و یارانش به نظر می‌رسد که فهم و درک آنان از منافع ملی شوروی عمیق تر از آن حدی باشد که برژینسکی برای آنها قائل است.

در حال، برژینسکی معتقد است که ایالات متحده می‌بایست برای بدترین پیشامدها آماده باشد. با توجه به هراس شوروی از بروز یک جنگ هسته‌ای، برخورداری آمریکا از توانایی مداخله گرانه احتمالاً شوروی را به جانب رعایت احتیاط بیشتر ترغیب می‌کند. اما این توانایی احتمالاً به پیشرفت تسلیحاتی شوروی منجر گشته و می‌تواند رقابت نظامی دو کشور را در منطقه تشدید کند. آنهم در زمانی که درگیریهای منطقه‌ای تخفیف یافته و توجهات به مرحله بعدی توسعه اقتصاد بین‌المللی که می‌بایست اولویت بالای تمام کشورهای درگیر باشد، معطوف شده است.

به علاوه، حتی اگر ریسک اعمال فشار نظامی شوروی بر ایران نیز واقعیت داشته باشد، اعتقاد به این مطلب که نیروی نظامی آمریکا می‌تواند تمامی منافع این کشور را در خلیج فارس تأمین کند نکته دیگری خواهد بود. با توجه به این که نیروهای آمریکایی با مخالفت عمومی مردم ایران مواجه خواهند شد و مشکل واشنگتن در بکار گماردن جناحی در ایران که حاضر به پذیرش علنی شدن ارتباطش با مداخله آمریکا باشد و همچنین با توجه به تمامی مسائل لجستیکی موجود، نتیجه این اقدام واضح‌ترین نمایش درماندگی ابرقدرتی خواهد بود که خلیج فارس تا بحال شاهد آن بوده است. همانگونه که بررسی‌های پنتاگون مشخص ساخته است حتی بکارگیری محدود نیروی نظامی نیز در تأمین امنیت حوزه‌های نفتی موثر نخواهد بود و حوزه‌های نفتی کشورهای حاشیه خلیج فارس و به ویژه ایران نسبت به اقدامات تخریبی و انهدامی عناصر محلی ضربه پذیر خواهند بود.

به علاوه، تشنجات ناشی از مداخله نظامی ایالات متحده به نتیجه‌ای جز افزایش بهای نفت منتهی نخواهد شد. در حقیقت تمامی این تشنجات در جهتی خلاف آنچه که مورد انتظار بوده عمل خواهند کرد. پس در خاتمه باید گفت که دسترسی ایالات متحده به نفت، بستگی به حفظ روابط تجاری عادی و اجتناب از درگیری‌های بین‌المللی دارد. البته احتمال وقوع خطر مورد توجه برژینسکی بعید می‌نماید و در عین حال این امکان که ایالات متحده بتواند از نیروی نظامی استفاده کند نیز بعید تر به نظر می‌رسد.

بنابراین، دمکرات‌ها باید از خود بپرسند که آیا هنوز هم در عصر بین‌المللی

ایالات متحده باید توانایی نیروی نظامی خود را مجدداً ارزیابی کند و از پیگیری طرح‌های جهانی در زمینه مسایل نظامی دست بردارد.

■ انتظار می‌رود تا سال ۱۹۹۰ پدھی ایالات متحده به وام‌دهندگان خارجی، به ۶۵۰ میلیارد دلار بالغ شود.

□ در سالهای آتی، برای جلوگیری از افزایش پدھی‌ها، ایالات متحده باید از طریق افزایش صادرات و کاهش واردات تغییر سراسر ۲۵۰ میلیارد دلار در تراز بازرگانی خود به وجود آورد.

شدن اقتصاد می‌توان برای چنین تفکری که به بررسی بدترین حالت ممکن معطوف شده اعتباری قائل شد؛ هم اینک ایالات متحده برای نیروهای نظامی مورد نیاز جهت مداخله در خلیج فارس سالانه قریب به ۵۰ میلیارد دلار خرج می‌کند و این هزینه در خلال ده سال آینده به ۷۵۰ میلیارد دلار بالغ خواهد شد. این مبلغ جهت جلوگیری از اقدامات شوروی صرف می‌شود حال آنکه این هدف توسط عواملی همچون نیروهای دست اندرکار در منطقه، منافع سیاسی و اقتصادی مسکو، و تعارض حفظ توانایی نظامی با منافع واقعی این کشور، تحقیق یافته و نقش باز دارنده این عوامل، ضرورت انجام چنان اقدامات پر هزینه‌ای را از سوی آمریکا منتفی می‌سازد. به علاوه مخاطرات مهمی نیز همراه این هزینه‌ها خواهد بود. نه تنها به رعایت احتیاط بیشتر در انجام تعهدات و یا بکارگیری قدرت منتهی نگشته، بلکه در عین حال نتیجه به کارگیری آن نیز کاملاً معکوس خواهد بود.

بنابراین، اگر دمکرات‌ها بدون انجام یک بازنگری در مورد کل مساله مداخله جویی، کماکان برافزایش توانایی نظامی غیراتمی تأکید ورزند، در هنگام زمامداری، اعتبارشان در معرض آزمایشاتی بی‌پایان قرار خواهد گرفت. آنان هنگامی که در زمینه توسعه نیروی موثر جنگی، سرمایه‌گذاری نظامی و سیاسی سنگینی کرده باشند، نتیجتاً در توضیح چرایی بی‌اعتنایی شان نسبت به استفاده از امکانات نظامی شدیداً تحت فشار قرار خواهند گرفت، و هنگامی که موارد مشخصی مطرح می‌شود تمامی گفته‌های آنان در مورد رعایت احتیاط بیشتر نسبت به استفاده از نیروی نظامی، ثمره چندان‌تری را در بر ندارد. هیچ چیز کمتر از بیان قاطع و صریح اصل عدم مداخله جویی، آنان را از این معضل رهایی نمی‌بخشد.

نشانه‌های اولیه حاکی از آن است که «تلاش حزب» دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸ به جانب دو مانع متوالی متوجه شده است.

اولین مانع، برداشتی نظامی از واقعیت در موقعیت‌هایی است که در آن‌ها استفاده از نیروی نظامی پایانی سئوال برانگیز و مشکل‌آفرین خواهد داشت. این مساله در عین مضر بودنش برای منافع ملی آمریکا با ارزشهای آزادیخواهانه نیز ناسازگار خواهد بود. متعاقب آن دمکرات‌ها با دومین مانع که از اولی ناشی می‌شود و آن مشکل داخلی ترسیم شدن چهره‌ای بی‌ارزش از آنان است، مواجه خواهند شد. اگر دمکرات‌ها در چنین شرایطی از نیروی نظامی استفاده کنند، پیروزی آنها در تمام موارد به استثناء موارد جزئی نوعی گریز از مشکل قلمداد می‌شود و بدین ترتیب در معرض این اتهام که «ضعف» آنان به تضعیف اعتبار آمریکا منجر شده است قرار خواهند گرفت. به علاوه، در صورتی که دمکرات‌ها از به کارگیری قدرت نظامی خودداری ورزند متهم به پیروی از «انزوآگرایی» جدید می‌شوند که نهایتاً به تحقق هدف مشابهی می‌انجامد و افزون بر این، سومین دام و شاید هم دام مهمتری در انتظار آنان باشد. اگر دمکرات‌ها به تقویت نیروهای نظامی غیر اتمی بپردازند در واقع در جهان معروف به پیروی از یک دیدگاه ژئواستراتژیک می‌شوند که این دیدگاه عملاً قادر نیست تغییری را در نحوه تفکر و منابع مورد نیاز آنان جهت رفع مشکلات

اقتصاد بین‌المللی که ایالات متحده در جهان سوم با آن‌ها مواجه شده است وجود آورد. به علاوه، اقدام مزبور بحرانی را که در مقطع کنونی در ایالات متحده و کشورهای جهان سوم بواسطه نیاز آمریکا به معکوس کسری تجاریش بوجود آمده است، تسکین نخواهد داد و به هیچ وجه از اقتصاد طولانی مدت که موجب تحلیل و تضعیف نفوذ ایالات متحده در کشورهای جهان سوم می‌شود، مثل سقوط موقعیت مالی آمریکا و بین‌المللی، جلوگیری نخواهد کرد.

درحقیقت اجماع دمکرات‌های میانه‌رو بر سر تقویت نیروهای غیر اتمی می‌تواند به تشدید تمامی این مسائل منجر شود. درحالی‌که به پیروی از توانایی‌های غیر اتمی تاحدی به وسیله اصلاح ارتش و اقدامات پنتاگون امکان پذیر است. لیکن برخی از اصلاح طلبان لیبرال ارتش، گری‌ه‌ها، خود معترفند که داشتن نیروی آماده برای انجام عملیات سراسرجهان، مستلزم افزایش هزینه‌های نظامی است. بنابر این، تنها در صورتی که دمکرات‌ها خواستار کاهش هزینه‌های داخلی و یا افزایش چشمگیر باشند - که این امر نیز به تنزل سطح زندگی آمریکائیان منجر می‌شود - طرح مورد نظرشان در زمینه نیروهای نظامی قابل تأمین خواهد بود. در صورت کسب این توانایی صرفاً از طریق ادامه جذب سرمایه‌ها و اندازه‌های بین‌المللی امکان پذیر خواهد بود. و فشار اعتباری و پولی ناشی از این امر، باعث تداوم کاهش رشد اقتصادی و نهایتاً بی‌ثباتی سیاسی کشورهای جهان سوم می‌شود. این امر به نوبه خود کسری تجاری آمریکا را استمرار می‌بخشد و قروض خارجی به تشدید فشار جهت در پیش گرفتن سیاست حمایت از تولیدات داخلی و فشار بر طرف‌های دیگر اقتصادی می‌شود.

حتی در موقعیت کنونی نیز موضع در حال شکل‌گیری دمکرات‌ها نسبت به تجارت خارجی احتمالاً مسائل کشورهای جهان سوم را که به طور فزاینده‌ای بازار ایالات متحده متسکی شده‌اند پیچیده‌تر خواهد کرد.

مادامیکه کسری تجاری ایالات متحده در سطح کنونی خود باقی بماند فشارهای وارده جهت اعمال سیاست حمایت از تولیدات داخلی که در حال حاضر نیز از حساسیت بالایی برخوردار است، کماکان روند روبه‌تزايد خود خواهد کرد. به نظر می‌رسد که دمکرات‌های میانه‌رو در چارچوب اشتیاق درکشان برای متمایز کردن سیاست تجاری خود با «سیاست تجاری طلبانه» دولت ریگان «همانگونه که کمیسیون تعیین سیاست دمکرات‌ها توصیف کرده است) در صدد برآمده‌اند تا در صورت عدم تبعیت از سیاست تجاری حمایتی علنی، سیاست خشونت‌بار و تلافی‌جویانه در تجارت بین‌المللی دنبال کنند. رهبری حزب درحالی‌که پرچم «تلاش جهانی» را به اهتزاز درآورده خود عنوان می‌دارد که ایالات متحده می‌بایست در تلاش‌هایش برای «هموار کردن میدان فعالیت» و «بازارهای ماوراء بحار در برابر کالاها و خدمات آمریکائی» با تهاجم بی‌عمل کند.

دمکرات‌ها نه تنها امیدوارند که شرایط لازم جهت انجام فعالیت‌های بیشتر نظیر بانکداری و بیمه و ارتباطات راه دور را، که کشورهای جهان در این موارد دچار عقب‌ماندگی هستند، مهیا کنند بلکه آنان امیدوارند که مزبور را در مورد تولیدات صنعتی و کشاورزی، که جهان سوم در آن زمینه از قدرت رقابتی برخوردار است، نیز فراهم آورند. کشورهای که در صدد در برابر این تلاش صادراتی آمریکا مقاومت کنند با برخوردی قاطع و جویانه مواجه خواهند شد. «ریچارد ژفارد» که یکی از اعضای مجلس نمایندگان و از سخنگویان برجسته جناح دمکرات و در عین حال نامزد احتمالی ریاست جمهوری نیز هست، صریحاً در مورد تعیین تعرفه و سهمیه برای کشورهای در مناسبات تجاریشان با آمریکا مازاد تجاری دارند سخن گفته است. البته که اگر به طور سراسری اجراء شود کشورهای نظیر برزیل و کره جنوبی میزان پدھی‌هایشان بسیار زیاد است و ژاپن و آلمان غربی را تحت تأثیر خواهد داد. بعضی از دمکرات‌ها پیشنهاد کرده‌اند که اعطای وام بیشتر به کشورهای مقروض جهان سوم مشروط به خرید افزون‌تر کالاها و خدمات آمریکایی شود. اگر چه که بسیاری از اعضای حزب دمکرات سیاست حمایت از تولیدات داخلی را - مفهومی که در عمل جاذبه قوی سیاسی دارد - طور نظری تقبیح کرده‌اند، ولی در خلال دوره ۱۹۸۶ که مجلس نمایندگان آمریکا در کنترل دمکرات‌ها بود در بسیاری از ۱۰۰ لایحه تجاری مطرح موضوع حمایت از صنایع و مشاغل آمریکایی در برابر رقابت خارجی شده است. اگر ایالات متحده بستن بازارهای خود به روی کالاها و خدمات آغاز کند و یا از طریق برقراری سوبسیدهای صادراتی موقعیت کشور



آنها پیشنهاد کردند تا «تسهیلات وام ویژه» در بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول تشکیل شده و سپس با استفاده از سرمایه کشورهای دارای مازاد، وام های عمده معوقه خریداری شود و در نحوه بازپرداخت آنها نیز تجدید نظر به عمل آید.

در حالیکه این نظریه ها نسبت به نظرات دولت ریگان پیشرفت مشخصی محسوب می شوند. لیکن هر دو بخش این مجموعه تقاضای اساسی و مهمی دارد. حتی اگر میزان مبالغ مورد نظر دمکرات ها جهت خریداری و تنظیم مجدد وام ها کافی باشد (موضوعی که بدان خواهیم پرداخت) طرح آنان کماکان به دلیل عدم تمایل به روبرو شدن با سیاست گسترش حوزه نفوذ و رویارویی با هزینه ها و نتایج آن بر مناسبات ایالات متحده با کشورهای جهان سوم، هنوز دچار نقص و کمبود است. به طور نمونه، «گری هارت» دریافت کرده است که کسری بیش از ۲۰۰ میلیارد دلاری بودجه سالانه «ارزش دلار را بالا برده و لذا به کاهش صادرات و افزایش واردات خارجی منجر می شود» (البته کسری بزبور نرخ های بهره را نیز افزایش داده) و نتیجتاً به افزایش هزینه بازپرداخت بدهی ها منتهی شده و این امر تقریباً تمامی کشورهای جهان سوم را در بر خواهد گرفت. گذشته از این ها و همانگونه که پیش از این نیز تذکر داده شد، گری هارت طرفدار تقویت نیروهای نظامی غیر اتمی است هرچند که وی معترف است، این امر می تواند به افزایش بودجه پنتاگون منجر شود. برخلاف نظریه «گری هارت» مبنی بر مخالفت با مداخله نظامی در کشورهای جهان سوم، «برادلی» تا بدانجا پیش می رود که از هدف دولت ریگان یعنی سرنگونی دولت نیکاراگوئه نیز حمایت می کند.

در حال با توجه به حجم عظیم کسری بودجه ای که برای ۵ سال آینده پیش بینی می شود، بسیار بعید به نظر می رسد که کنگره با تغییر چشمگیری در زمینه افزایش هزینه های نظامی و یا با تصویب طرح کمک قابل اهمیتی، به کشورهای جهان سوم موافقت کند. در صورتی که دمکرات ها برای به تصویب رساندن هر دو مورد مذکور تلاش کنند، احتمالاً نظر به حمایت عمومی حزب جمهوریخواه از افزایش هزینه های نظامی و مخالفت با کمک به توسعه بین المللی، افزایش چند جانبه کمک اقتصادی اولین موردی است که از دو موضوع یاد شده حذف خواهد شد.

طرح پیشنهاد «ای» و «ساربانز» مبنی بر استفاده از سرمایه دیگر کشورها جهت تامین طلب بانک های آمریکائی این امتیاز را دارد که نیاز به تصویب کنگره ندارد. لیکن مشکل این حالت در این است که زاین یا آلمان چگونه حاضر خواهند شد تا به عوض انعقاد موافقت نامه های دو جانبه با آمریکا، در چارچوب طرح چند جانبه ای همکاری کنند که الزامی را برای ایالات متحده در بر ندارد. در عوض، به احتمال زیاد آنان این بار نیز همانند گذشته در برابر اعمال فشار ایالات متحده جهت تحرک بخشیدن به اقتصادشان اعلام خواهند کرد که ایالات متحده می بایست در درجه اول وضعیت داخلی خود را تنظیم کند. و این کار را

فروض را در سایر بازارها محدود نماید، کشورهای مزبور نیز، بطور همزمان هزینه بازپرداخت قروض و حفظ روند رشدشان که در سطح نازلی قرار دارد مشکلات عظیمی روبرو خواهند شد. به ویژه اگر آنها برای درآمدهای صادراتیشان به بازار آمریکا متکی باشند. نهایتاً بسیاری از کشورهای مقروض ممکن است به این نتیجه برسند که در قبال سیاست های ایالات متحده مبنی بر حمایت از کالاهای داخلی راهی جز پذیرش این مطلب که قادر به انجام مبادات اقتصادی خود نیستند باقی نمانده است و این امر نیز تاثیر منفی بسیاری بر مناسبات آمریکا با کشورهای جهان سوم خواهد داشت. قابل ذکر است که در حال حاضر نیز بسیاری از کشورهای در حال توسعه از سیاست های تجاری ایالات متحده به خشم آمده اند. به علاوه تلاش واشنگتن در تعیین سوسید برای محصولات کشاورزی آمریکا به رنجش کشورهای صادر کننده محصولات کشاورزی نظیر آرژانتین، تایلند و اروگوئه نیز منجر شده است و در کشورهای نظیر برزیل، مالزی و کره جنوبی خشم فزاینده ای بوجود آورده است زیرا از یک سو ورود محصولات این کشورها به بازار آمریکا با مشکلات زیادی روبرو شده و از سوی دیگر این کشورها جهت گشودن بازارهایشان برای کالاهای آمریکایی تحت فشار قرار گرفته اند.

در این زمینه تعداد معدودی از سخنگویان حزب دمکرات که از توانایی های بیشتری برخوردارند اثرات سیاست های یاد شده را بر سلامت اقتصاد آمریکا و منافع سیاست خارجی این کشور دریافته اند. برای نمونه «گری هارت» طلب سیاست حمایت اقتصادی اظهار نظر کرده و هشدار داده است که بحران تاریخی بدهی ها در آمریکای لاتین، گرایش جدید کشورهای منطقه را به جانب همکاری تهدید می کند. به علاوه به دلیل آنکه کشورهای آمریکای لاتین ناچار از ارسال دلارهایشان برای بانک های طلب کار خارجی هستند و نمی توانند این دلارها را صرف خرید تولیدات آمریکایی کنند، لذا از تعداد شاغلان در آمریکا کاسته شده است. با توجه به اینکه وضعیت کنونی صرفاً به تداوم فقر و بدبختی در آمریکای لاتین و انتقال آن به ایالات متحده منجر می شود، سناتور «بیل وولفی» طرحی را ارائه داده که براساس آن، باید کمک های متناسب با میزان بدهی و نرخ های بهره، به عنوان راه حلی برای خروج کشورهای آمریکای لاتین از برداب بدهی ها و نهایتاً برای کاهش کسری تجاری عظیم آمریکا اعطا شود. براساس پیشنهاد «برادلی» می بایست طی سه سال ۴۲ میلیارد دلار از بدهی فعلی کاسته شده و علاوه بر این، از طریق وام های جدید چند جانبه، هر ساله ۳ میلیارد دلار نیز از بازپرداخت بدهی ها تامین شود. افزون بر این، سناتور «پاول ساربانز» و «دیوید ای» عضو مجلس نمایندگان، روسای سابق و کنونی کمیته مشترک اقتصادی، طرح توسعه ای را پیش کشیده اند که بر اساس آن سرمایه های کشورهای اعتبار دهنده (عمدتاً ژاپن و آلمان غربی) به جلد در کشورهای پذیرگار جهان سوم توزیع شود.

می تواند از طریق کاستن کسری های بودجه فدرال انجام دهد. البته این امر عدم توازن را که باعث بی ثباتی بازارهای مالی و تجاری جهان شده است، برطرف خواهد کرد. بنابراین ایالات متحده علاوه بر خودداری از فرو بلعیدن سرمایه جهانی، می باید در بخشی از مخارج کنونی شریک شده و پرداخت سهمیه خود را در چارچوب برنامه جدید مارشال نیز تامین کند. اما در حالیکه ایالات متحده در صدد حفظ میزان کنونی هزینه های نظامی خود برآمده چگونگی عملی شدن این امر نیز بعید به نظر می رسد.

شاید در زمان های پیشین و هنگامی که ایالات متحده بزرگترین اعتبار دهنده جهانی بود، صنایعش از جهت وضعیت رقابتی در بالاترین رتبه جهانی قرار داشت، کسری های بودجه و تجاریش نیز در سطح نسبتاً پائین بود و در عین حال کشورهای جهان سوم نیز نرخ رشدی معادل ۶٪ داشتند، برای ایالات متحده سیاست گسترش حوزه نفوذ همراه با جهانی کردن اقتصاد این کشور امکان پذیر و عملی بود. اما در مقطعی که میزان کسری بودجه و تراز تجاری این کشور روبه افزایش و موقعیت رقابتی اش نیز در حال تنزل است، دنبال کردن این سیاست دیگر امکان پذیر و عملی نیست.

دوران تصدی ریگان می بایست عملی نمودن پیگیری یک استراتژی معتبر و موثر سیاسی - اقتصادی در جهان سوم به همراه حفظ حضور فعال نظامی در این کشورها را روشن کرده باشد. دلایل اندکی وجود دارد برای اینکه بپذیریم دموکرات ها بهتر از جمهوریخواهان قادرند سیاست مشارکت اقتصادی را در کنار مداخله نظامی و سیاست گسترش حوزه نفوذ به اجراء درآورند.

حتی کارازموده ترین کسانی که در ارتباط با رشد کشورهای جهان سوم از مواضعی میانه روانه پیروی می کنند نیز احتمالاً کشتی تفکرشان در مورد مسایل استراتژیک جهانی به گل خواهد نشست. هرچند که اعتراف به مشکلات تجاری و معضلات توسعه که بر روابط آمریکا و جهان سوم تاثیر می گذارند نسبتاً آسان است و حتی ارائه طرح ها و پیشنهادات کلی جهت حل آنها نیز نسبتاً سهل به نظر می رسد، اما دموکرات ها می بایست دریابند که تعیین اولویت های صحیح و ثابت جهت نیل به پیشرفت در حل این مسائل امری مشکل تر است. دموکرات ها می بایست امکان استفاده از نیروی نظامی جهت مقابله با احتمال بسیار ضعیف مداخله شوروی را که در صورت وقوعش می تواند تهدیدی علیه منافع آمریکا محسوب شود بررسی و ارزیابی کنند. در عین حال یک چنین ارزیابی نیز می بایست درباره این امکان بعیدتر یعنی استفاده از نیروی نظامی آمریکا جهت پیشبرد منافعش در مقابله با خطرهای اساسی تر هم صورت پذیرد. و در واقع خطرهای اساسی تر، با تداوم وخامت اوضاع اقتصادی - اجتماعی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به وجود می آیند. مادامی که دموکرات ها خواستار برگزیدن چنین شقوقی نیستند در تدوین یک سیاست بکلیارچه که بتواند منافع ایالات متحده و کشورهای جهان سوم را در عصر جهانی شدن اقتصاد هماهنگ سازد، دچار مشکل خواهند بود زیرا تاکید بر سیاست گسترش حوزه نفوذ و پافشاری بر سیاستهای مبتنی بر جنگ سرد، ناای راه حل های مربوط به مسائل اقتصاد جهانی است.

حسن تفاهم سیاسی و اقتصادی

یکی از وظایف عمده ای که سیاستمداران آمریکایی بعد از دوره ریگان با آن مواجه خواهند شد هماهنگ کردن استراتژی نظامی و سیاست خارجی با سیاست اقتصادی آمریکا است. در حقیقت توجه بیش از حد آمریکا به وجه قدرت جهانی بودنش، پرداختن به مسائل جزئی سیاست بین المللی و درگیر شدن در مداخلات بیجا، این کشور را از پرداختن به مسائل ضروری اقتصادی همچون تجدید قدرت پرداخت بدهی، قدرت رقابتی و تقویت اقتصاد جهانی بازداشته است. یا درک این مطلب که موارد مزبور در مجموع می بایست در بردارنده اهداف استراتژیکی و اساسی آمریکا باشد، اهداف اصلی سیاست خارجی آمریکا در قبال جهان سوم نیز روشن و واضح خواهد شد.

در این راستا ایالات متحده اولاً می بایست رشد و توسعه اقتصادی را به عنصر اصلی سیاست خود در قبال جهان سوم مبدل کند، چرا که تنها در صورت افزایش رشد اقتصادی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا است که ایالات متحده خواهد توانست، روند کسری تجاری و انباشت قروض خارجی را بدون ایجاد رکود جهانی و جنگ تجاری بین المللی به طور اساسی تغییر دهد. به علاوه، تنها در صورت کمک به برقراری مجدد نرخ های رشد اقتصادی بالا در کشورهای جهان سوم است که ایالات متحده قادر خواهد شد از وخامت اوضاع اقتصادی - اجتماعی در این کشورها که اخیراً چشم اندازهای برقراری دموکراسی پایدار را نیز مورد تهدید قرار داده است، جلوگیری کند.

ثانیا ایالات متحده می بایست توانایی نیروی مداخله کننده خود را ارزیابی کند و از پیگیری طرح های جهانی در زمینه مسائل نظامی دست بردارد. به علاوه هنگامی که در حال حاضر در زمینه های نظامی صرف می بایست مجدداً به سمت سرمایه گذاری های جهانی سوق داده شود، در صورتی عملی است که آمریکا خواستار کمک به توسعه جهان سوم به تعهد لازم را از سوی شرکای اصلی اقتصادی در زمینه طرح توسعه جهان در دهه ۱۹۹۰ به عهده بگیرد.

نهایتاً ایالات متحده در چارچوب سیاست خارجی اش بهتر است تا در تقویت آن دسته از کشورهای جهان سوم که دموکراتیک تر و انعطاف پذیر هستند، یعنی کشورهایی که خود قادرند تا آینده سیاسی و اقتصادی شان را تعیین کنند، تلاش کند در همین حال آمریکا می بایست تلاش کند تا مساله به رسیدن دوران جنگ سرد را تثبیت کند. این خواست می تواند از طریق وقت، انرژی و منابع دیگر در گسترش توانایی جاری بین المللی جهت صلح جهانی و منطقه ای و مدیریت اقتصاد جهانی صورت پذیرد. به بیان ترقف درگیری نظامی در سطح کل جهان، می بایست با مشارکت و درگیر برنامه های اقتصادی جهانی و بین المللی تکمیل شود.

عدم تعادل در بازرگانی خارجی



مازاد یا کسری تراز بازرگانی (میلیارد مارک آلمان)

از بسیاری جهات، این استراتژی جهانی به منزله اعلام جنبایی روشن آمریکا از شیوه های پیشین خود در رابطه با مناسباتش با کشورهای سوم خواهد بود. این امر در عین حال، انفصال نهایی آمریکا از بقایای گسترش حوزه نفوذ در دوره بعد از جنگ جهانی دوم محسوب خواهد شد. چنین تغییری، بدون شک و تردید با مخالفت و مقاومت مواجه خواهد شد. دموکرات های میانه رو - و به همان خاطر جمهوریخواهان معتدل، بیش از هر طرح می بایست موقعیت کنونی و آتی آمریکا را بررسی و ارزیابی کنند چه اقتصاد ایالات متحده کماکان عظیم ترین اقتصاد جهانی محسوب می این موضوع برای اقدامات واشنگتن، ماهیت مناسباتش با کشورهای جهان و توانایش در هماهنگ کردن سیاست اقتصادی با اروپا و ژاپن ارزش و به بار آورده، اما چنین اقتصادی در اثر کسری تجاری و کسری بودجه ریگان با محدودیت هایی مواجه خواهد شد. همچنین با تغییر موقعیت ایالات متحده به عنوان یک وام دهنده بین المللی، به وضعیت کنونی

بزرگترین کشور مقروض جهان، ریگان جانشین خود را با معضلات فزاینده‌ای
نوام با انتخاب و اختیار معدودی مواجه خواهد کرد، ترکیبی که ضرورتاً
انتخاب‌های دشواری را که خود ریگان نیز از آن‌ها اجتناب کرده در برابر
جانشین قرار خواهد داد.

انتظار می‌رود تا سال ۱۹۹۰ بدهی ایالات متحده به وام دهندگان خارجی
مانگونه که پیش از این نیز گفته شد، به ۶۵۰ میلیارد دلار بالغ شود. و در
صورتی که بزودی اقدام قابل توجهی در این زمینه صورت نپذیرد این رقم در
اوایل دهه ۱۹۹۰ به رقمی معادل یک تریلیون دلار خواهد رسید. فشار ناشی از
پرداخت اقساط این بدهی کلان - ۱۰۰ میلیارد دلار در سال فی نفسه رابطه غیر
متعادلی را بین مصرف، سرمایه‌گذاری، هزینه نظامی و پرداخت اقساط بدهی به
وجود می‌آورد. اگر دولت بعدی گامی در جهت تغییر اساسی روند کنونی بر
ندارد بار سنگین و آمیخته هزینه‌های نظامی، باز پرداخت بدهی و رشد اقتصادی
را هر چه بیشتر و بیشتر دشوار و مشکل می‌کند و وضعیت ایالات متحده را به
یک موقعیت اقتصادی درجه دوم تنزل خواهد داد. اگر اقتصاد کشور قادر به
پرداخت بدهی‌ها نباشد. کاهش قدرت و نزول قابلیت رقابتی‌اش ادامه یافته و در
عین حال سطح زندگی آمریکائیان تنزل کرده و موقعیت سیاست خارجی نیز

واردات در زمینه کالاها و خدمات تغییری برابر با ۲۵۰ میلیارد دلار را در تراز
بازرگانی خود به وجود آورد تا بدین ترتیب بتواند از بالا رفتن میزان بدهی خود
جلوگیری کند. البته حتی در بهترین شرایط نیز عملی شدن چنین امری نیازمند
انجام تعدیلاتی بی نهایت سخت و دشوار
در طی روندی دراز مدت است. در هر حال، ابعاد این کار بواسطه وجود دو
وجه دیگر از میراث اقتصادی ریگان دشوارتر می‌شود، این وجه عبارتند از:
وخامت اوضاع اقتصادی شرکای تجاری این کشور در کشورهای جهان سوم، به
ویژه در آمریکای لاتین و همچنین ضعیف شدن بخش کالاهای تجاری و نظامی
شدن بخش صنایع پیش رفته که به توانایی رقابتی بسیاری از کالاهای ایالات
متحده در مقابل کالاهای ژاپنی و اروپایی و محصولات کشورهای تازه
صنعتی شده، صدمه وارد کرده است. به علاوه، گرایش صادراتی آلمان غربی و
ژاپن نیز همانند کشورهای تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی به عنوان عامل
دیگری بر این مشکل افزوده است.

قطعاً در دراز مدت هیچ چیزی غیر از اعاده قدرت رقابتی ایالات متحده و
نرخ‌های رشد بالاتر، موقعیت سالم تجاری و بهبود استانداردهای زندگی را
تضمین نخواهد کرد. در بازسازی توان رقابتی آمریکا صرفاً مسئله عرضه بیشتر
کالا صرفنظر از کیفیت آن نمی‌تواند مطرح باشد و از آنجائیکه تاثیر بهبود
کیفیت کالا بر توازن تجاری چند سالی به طول خواهد انجامید. لذا انجام
بازسازی مزبور مستلزم طی دوره‌ای طولانی خواهد بود. بنابراین ایالات متحده
در کوتاه مدت به طور اساسی با دو انتخاب مواجه می‌شود: محدود کردن
واردات یا از طریق در پیش گرفتن سیاست حمایت از تولیدات داخلی و یا
بواسطه ایجاد رکود در داخل کشور، شناور کردن و یا تنزل ارزش دلار جهت
پائین آوردن بهای کالاهای آمریکایی، برای اینکه قادر به صدور و فروش بیشتر
کالای خود در خارج باشد تا اینکه بتواند کماکان در سطح قابل قبولی رشد خود را
دنبال کند. واضح است که هر یک از این دو انتخاب نتایج سیاسی و اقتصادی
خطرناکی را دربر خواهد داشت. به علاوه سیاست انقباضی و محدودیت بازار
آمریکا کشورهایی را که در سال‌های اخیر به بازار آمریکا وابسته تر شده‌اند به
شدت آسیب پذیر می‌کند به طور نمونه کشورهای تازه صنعتی شده جنوب
شرقی آسیا - کره جنوبی، سنگاپور، هنگ کنگ، تایوان - که «معجزه» توسعه
اقتصادی آنان عمدتاً ناشی از سیاست گشوده بودن درهای بازار ایالات متحده
است، با تغییر سیاست اقتصادی آمریکا به چه وضعیتی دچار خواهند شد
کشورهای بدهکار نظیر آرژانتین، برزیل، مکزیک و پرو که قروض خود را می
باید از طریق کسب ارز پرداخت کنند، در چه موقعیتی قرار خواهند گرفت؟ با
توجه به اینکه کشورهای مزبور، علاوه بر این مسئله می‌بایست بتوانند هزینه
جمعیت رو به رشد خود را نیز تامین کنند. البته در صورت وجود رکود اقتصادی
و کاهش تقاضا، هر کشوری تلاش می‌کند تا صادراتش را به بیشترین میزان
ممکن افزایش دهد. به اجراء در آوردن سیاست حمایت از تولیدات داخلی در
ایالات متحده نیز تنها به تحریک سایر کشورها جهت در پیش گرفتن تدابیر
تلافی جویانه علیه ایالات متحده منتهی خواهد شد. در صورت ادامه این وضع
تقاضای عمومی کاهش می‌یابد و موجب تشدید مشکل کنونی اضافه بودن
ظرفیت صنعتی می‌شود و زمینه برای ایجاد شرایط برای دور دیگری از پائین
آمدن سطح زندگی کشورها آماده خواهد شد. خلاصه آنکه در شرایط کنونی
توسل به سیاست حمایت از کالاهای داخلی، موجب پیدایی رکودی جهانی و
بروز عدم توانایی در بازپرداخت بدهی می‌شود و حتی امکان پیدایش یک
سقوط مالی در سطح جهان را افزایش می‌دهد.

کاهش بهای دلار تا حدی که به ایجاد توازن در صادرات و واردات منجر
شود مخاطرات مشابهی را دربر دارد. علیرغم تنزل بهای دلار از سال ۱۹۸۵ به
میزان ۳۵ درصد نسبت به ارزهای عمده جهانی، میزان کسری تجاری تنها کاهش
بسیار ناچیزی را نشان می‌دهد. البته یک دلیل آن این است که ارزش رقابتی
عمده‌ای نظیر کانادا، کشورهای تازه صنعتی شده آسیای شرقی، و کشورهای
آمریکای لاتین شدیداً به دلار وابسته بوده و در نتیجه بواسطه سقوط بهای دلار،
ارزش پول‌های آن کشورها نیز کاهش می‌یابد. ضمناً کالاهای کشورهای
مزبور برای کالاهای آمریکایی رقیبی عمده به حساب می‌آیند.

اما اگر این مساله هم به طریقی حل شود، شناور کردن دلار به منظور
تخفیف کسری تجاری، به افزایش تورم و پائین آمدن سطح زندگی در آمریکا
منجر خواهد شد و دارای آثار سیاسی نیز خواهد بود.

افزون بر این، تنزل کاهش ارزش دلار می‌تواند به سرمایه‌گذارانی
خارجی در آمریکا آسیب وارد کند. زیرا سرمایه‌گذاران مدام در پی سود بیشتر و

□ علی‌رغم کاهش بهای دلار به میزان ۳۵ درصد
نسبت به سایر ارزهای عمده، کسری تجاری آمریکا
تنها کاهش بسیار ناچیزی را نشان می‌دهد.

■ سهم بالقوه بازارهای آمریکای لاتین در احیای
صادرات ایالات متحده معادل دو برابر سهم ژاپن و
آلمان غربی است.

□ براساس برآوردها، نیمی از ۱۰۵ میلیارد دلار
کاهش صادرات آمریکا، مربوط به کندتر شدن رشد
در کشورهای جهان سوم است.

■ دموکراتها می‌بایست نسبت به حل مشکلات
اقتصاد جهانی اهمیت لازم را قائل شوند زیرا
کشورهای بدهکار تنها در صورتی قادر به پرداخت
بدهی خود خواهند بود که در آمدشان از مخارج آنها
بیشتر باشد.

□ بدون اعطای سرمایه از جانب ژاپن و آلمان غربی
آماده کردن کمک مالی بین‌المللی برای آمریکا
میسر نخواهد بود.

دچار سیر نزولی خواهد شد.

دموکرات‌ها می‌بایست نسبت به حل مشکلات اقتصادی جهانی اهمیت لازم را
قائل شوند. چرا که کشورهای بدهکار همانند افراد و خانواده‌ها تنها در صورتی
قادر به باز پرداخت بدهی خود خواهند بود که در آمدشان از مخارجشان بیشتر
شود. این مطلب در مورد آمریکا نیز صادق است، زیرا وام‌هایی را که دریافت
می‌کند به دلار است و این خود راه را جهت باز پرداخت آنها هموار می‌سازد، در
اوایل دهه ۱۹۹۰ که بدهیهای خارجی آمریکا از مرز تریلیون دلار خواهد
گذشت، در آمدهای صادراتی می‌بایست سالانه رقمی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار
از هزینه‌های وارداتی بیشتر باشد تا این کشور صرفاً بتواند اقساط بدهی‌های
خود را پرداخت کند. برای کاستن میزان بدهی، نسبت صادرات به واردات
می‌بایست افزوده شود. لیکن با توجه به کسری تجاری کنونی آمریکا، در حدود
۱۵۰ میلیارد دلار، انجام این کار بسیار دشوار خواهد بود. خلاصه آنکه در طی
سال‌های آتی ایالات متحده می‌باید از طریق افزایش صادرات و کاهش

□ ایالات متحده تنها در صورتی می تواند کسری تجاری خود را کاهش داده و صادراتش را افزایش دهد که سایر بخشهای جهان رشد سریعتری را نسبت به مقطع کنونی آغاز کنند.

پولی ثابت تر هستند. ضمن اینکه کاهش سرمایه گذاریهای خارجی، به اعتبار آمریکا لطمه می زند و در داخل نیز موجب افزایش نرخ بهره می شود (برای جلب سرمایه های داخلی) و نتیجه آن رکود اقتصادی است. آخرین نکته این که تنزل بیشتر ارزش دلار و اعمال برخی محدودیت های تجاری ممکن است تورم جهانی را در پی داشته باشد. در هر حال واضح است که در چارچوب اقتصاد کنونی که مشخصه آن تقاضای کم و عرضه بیش از حد است، چنین اقداماتی به جنگ های تجاری و بن بست های رکود آفرین منتهی خواهد شد. بنابراین برای ایالات متحده هیچ انتخاب دیگری جز هماهنگی و همزمانی با رشد اقتصاد جهانی وجود ندارد. و ایالات متحده تنها در صورتی می تواند کسری تجاری خود را کاهش داده و صادراتش را بر واردات فزونی بخشد که سایر بخش های جهان رشد سریعتری را نسبت به مقطع کنونی آغاز کنند.

در عین حال، روشن است که رشد و توسعه کشورهای جهان سوم نیز می بایست در مرکز این برنامه گسترش جهانی جای داشته باشد. در غیر این صورت هیچ راه حلی در برابر معضل تجاری آمریکا وجود نخواهد داشت. حتی اگر ژاپن و آلمان غربی نیز اقتصاد خود را همانگونه که از آن ها خواسته شده فعال کنند، آنان احتمالاً نخواهند توانست رقمی بیشتر از ۱۰ درصد کسری تجاری آمریکا را جذب کنند. براساس نظریه صندوق بین المللی پول، در صورت وجود افزایشی معادل با یک درصد در رشد سالانه اقتصادی این کشورها، در طی سه سال میزان کسری تجاری ایالات متحده حداکثر به میزانی معادل ۱۰ میلیارد دلار تنزل خواهد کرد. حال آنکه، بر طبق گزارش اخیر اعضای همکرات کمیته مشترک اقتصادی، به نظر می رسد که سهم بالقوه بازارهای آمریکای لاتین در احیای صادرات ایالات متحده معادل دو برابر سهم ژاپن و آلمان غربی باشد. بدین ترتیب سهم تمام کشورهای در حال توسعه که هم اینک یک چهارم تجارت جهانی را دارا هستند، در احیای صادرات ایالات متحده به مراتب بیشتر خواهد بود.

در حقیقت بخش قابل توجهی از کسری تجاری ایالات متحده، از بحران بدهی کشورهای جهان سوم که آنان را وادار به کاهش چشمگیر واردات و گسترش صادرات کرده ناشی شده است و یکی از عوامل عمده در رشد عدم توازن تجاری ایالات متحده وضعیت بحرانی کشورهای آمریکای لاتین بوده است.

در دهه ۱۹۸۰ کشورهای بدهکار آمریکای لاتین فروش های خارجی خود را به میزان ۵۰ درصد افزایش دادند و این در حالی صورت پذیرفت که خریدار ۸۵ درصد فروش مذکور ایالات متحده بود. واردات آمریکا در سال ۱۹۸۵، ۸۸ میلیارد دلار بیشتر از واردات سال ۱۹۸۱ بود. در همین حال ایالات متحده متحمل تنزلی معادل ۲۳ میلیارد دلار در صادرات خود شد که حدود ۷۰ درصد آن معلول کم شدن تقاضا در آمریکای لاتین بود که حقیقتاً بیش از نیمی از آن رقم، ناشی از کاهش تقاضا در مکزیک و پرتغال است.

براساس برآوردهای کمیته مشترک اقتصادی، تقریباً نیمی از رقم ۱۰۵ میلیارد دلاری فروش های مربوط به صادرات بالقوه که در فاصله سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ از بین رفته، می تواند مربوط به کندتر شدن رشد در کشورهای جهان سوم باشد. این دوره از سقوط صادرات ایالات متحده شدیداً با مقطع زمانی سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ مغایرت دارد. دوره ای که در آن صادرات خدمات و کالاهای آمریکایی به کشورهای آمریکای لاتین در پاسخ به تقاضای روز افزون ناشی از رشد سریع اقتصادی بیش از سه برابر اضافه شده بود. ضمناً درک این تجربه نیز آسان است. چرا که با افزایش میزان تولید و صادرات کشورهای جهان سوم، بر سطح سرمایه گذاری ها و میزان مصرف و تقاضای برای واردات در این کشورها نیز افزوده خواهد شد.

در این رابطه، حتی دولت ریگان نیز به وجود ارتباط میان رشد اقتصادی کشورهای جهان سوم و تجارت ایالات متحده واقف شده است. در طرح «بیکر» که در سال ۱۹۸۵ عنوان و مورد قبول دولت ریگان واقع شد، جایگزین کردن «رشته به جای «ریاضت کشی» به عنوان یک اصل مطرح شد که درحقیقت به معنی پذیرش ضمنی مطلب یاد شده است. طرح مزبور متضمن افزایش وام های تجاری توأم با اصلاحات داخلی

در کشورهای جهان سوم است که انجام این امور نه براساس برنامه ریزی عمومی بلکه مبنی بر مکانیزم بازار خواهد بود.

لیکن بزودی چندین نقص در طرح «بیکر» ظاهر شد. اولاً «بیکر» صرفاً خواستار افزایش سالانه ۱۰ میلیارد دلار در رقم وام های پرداختی جدید شد که این خود کمتر از نصف رقم بیست و یک میلیارد دلاری است که توسط بانک جهانی حداقل ضروری تشخیص داده شده است. و این میزان نیز بسیار کمتر از ۴۰ میلیارد دلار کمک اضافی پیش بینی شده ای است که کشورهای جهان سوم در دهه ۱۹۹۰ به منظور دستیابی به نرخ رشدی معادل ۵ درصد بدان نیازمندند. نظر به اینکه رقم بدهی های کشورهای جهان سوم حدود یک تریلیون دلار است - قریب به یک دوم مجموع تولید ناخالص ملی آنها - رقم ده میلیارد دلار پیشنهادی بیکر - جز تأمین اساس بهره قروض و افزایش بدهی های موجود اثر قابل توجه دیگری را در بر ندارد.

ثانیاً براساس طرح بیکر انتظار می رود که کشورهای دریافت کنند وام های جدید از یک استراتژی مبتنی بر صادرات پیروی کنند و قریب به نیمی از رقم ارزهای حاصل شده خود را به بازپرداخت بدهی کنونی اختصاص دهند. طرح مزبور اقتصاد را کم و بیش متوازن تجاری را استمرار می بخشد. ثالثاً پافشاری بر اخذ مالیات های کمتر و محدود کردن دستمزدها، به کاهش بودجه منجر می شود و گسترش وسیع بخش خصوصی را موجب می شود و رشد کندتر از میزان بالقوه و حتی بدتر از آن رشد ناهنجار و نابرابر را تضمین کرده در نوع سودی را که ممکن است از سرمایه گذاریهای جدید عاید شود، بر باد می دهد. بنابراین، طرح بیکر فاقد عمق لازم جهت تأمین نیازهای کشورهای جهان سوم است زیرا که در حال حاضر بسیاری از این کشورها می بایست نیمی از درآمدهای ارزی و نیمی از بودجه ملی خود را صرفاً به باز پرداخت بدهیهای خارجی اختصاص دهند. اما در واقع دریافت وام های جدید تنها نیاز کشورهای جهان سوم نیست، بلکه نیاز واقعی آنها برنامه ایست که مشتمل بر کاهش بدهی آنها و افزایش اعتبار، آن هم در سطحی حتی گسترده از طرح مارشال است. البته عملی کردن چنین طرحی مستلزم همکاری بین المللی بی سابقه ای است، زیرا امروزه هیچ کشوری از قدرت و توانایی گسترده ای که ایالات متحده در دوره بعد از جنگ قادر به اعمال آن بود، برخوردار نیست. بنابراین سازمان های منطقه ای و بین المللی می بایست در برنامه ریزی اقتصاد بین المللی نقش اساسی و مهمی را بیشتر از آنچه که تا به حال داشته اند ایفا کنند. برای مثال تا زمانی که ایالات متحده خود را متعهد به کاستن از تقاضایش در ارتباط با سایر اندازه های جهانی نکرده و به ژاپن و آلمان غربی نیز امکان اعمال نظری بیشتری در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ندهد، این دو کشور تمایلی به فعال کردن بازارهای خود برای همکاری مشترک نخواهند داشت. ضمناً بدون اعطای سرمایه از جانب ژاپن و آلمان غربی، آماده کردن کمک مالی بین المللی برای آمریکا میسر نخواهد بود. همچنین در صورتیکه کشورهای در حال توسعه نیز خود را در قبایل سرمایه گذاری های تولیدی و از بین بردن زمینه های گریز سرمایه و ریشه کن کردن فساد متعهد نکنند، حکومت های کشورهای توسعه یافته از توجه لزوم انتقال سرمایه به این کشورها ناتوان خواهند بود، و اگر کشورهای صنعتی در زمینه به حداقل رساندن محدودیت های تجاری و حرکت به جانب تولید محصولات ارزشمندتر تلاش نکنند، کشورهای جهان سوم نیز تا از این مطلب آسوده خاطر نشوند که تولیداتشان در اثر سیاست حمایت از تولیدات داخلی و برقراری سوبسیدهای صادراتی صدمه نمی بینند، قادر به سرمایه گذاری جدید نخواهند بود.

در مجموع، امروزه هماهنگی و همکاری چند جانبه در زمینه های مالی، پولی، صنعتی و سیاست های تجاری وجود ندارد و علیرغم وجود شماری از طرح های معقول و میچرا در زمینه کاستن بدهی ها و به حرکت انداختن مجدد سرمایه ها، هیچیک از آن ها توسعه جهانی و برنامه ریزی تطبیقی را در رأس برنامه کاری سیاست خارجی آمریکا قرار نداده اند. بنابراین، همکرات ها بهتر است که این «عقب ماندگی برنامه ریزی» را به موضوع مورد بحث خود در سال ۱۹۸۸ مبدل کنند زیرا ارزش پاسخ به این موضوع، کمتر از تعیین یک هدف استراتژیکی ملی برای دوره بعد از ریگان نخواهد بود. و همچنین در صورتی که با در نظر گرفتن چنین اولویتی به مسئله مزبور توجه نشود، قطعاً در اثر مواجه شدن با مسائل سیاسی و لجستیکی، محکوم به شکست خواهد بود.

مترجمین: محمود نیستانی - حمید فراهانی راد

* مشخصات مقاله در ماخذ اصلی:

Jerry W. Sanders and Sherle R. Schwenniger, «The Democrats and a new grand Strategy», World Policy Journal, Volume IV, No. 1